

بسم الله الرحمن الرحيم

عوامل و زمینه های بصیرت در قرآن و روایات

مقدمه

یکی از مسائل و دغدغه های موجود در جامعه ما بحث شناخت عوامل و موانع توسعه کمال انسانی است. در این توسعه نقش سرمایه های انسانی بسیار مهم می باشد. به عبارت ساده تر در تعریف قرآنی از انسان، هدف آفرینش انسان دستیابی به کمال و منزلتی است که باید بداند که در این آفرینش در چه جایگاهی قرار دارد. با این نگاه مفهوم کمال بسیار وسیع می شود و به همین اندازه شناخت عوامل دستیابی و یا موانع رسیدن به این کمال، گسترده تر خواهد بود.

سؤالی که برای هر مؤمن معتقدی پیش می آید این است که برای رسیدن به این کمال چه باید کرد و چه موانعی سر راه وی وجود دارد؟

این مقاله بر آن است تا هدف فوق را در بحث های نظری تبیین کرده و معلوم کند که قرآن کریم و به تبع آن، روایات اهل بیت -علیهم السلام- نگاهی جامع و همه سویه، به تحلیل دقیق این موضوع چه در مباحث معرفتی و چه در شیوه های نیل به این هدف دارند.

بررسی لغوی واژه بصیرت

این واژه برگرفته از ریشه عربی «ب - ص - ر» است و به معنای بینش، آگاهی، هوشیاری و زیرکی، روشندلی و چشم خرد می باشد. (لسان العرب، ج ۴، ص ۴۵ - ۶۴) (لغت نامه، ج ۳، ص ۴۲۰۶) همچنین واژه بصیر، در نثر و شعر قدیم فارسی کاربرد فراوانی دارد و غالباً به صورت ترکیبی اضافی با واژه چشم به کار میرفته و در برابر بینایی حسی و ظاهری، به معنای بینایی قلبی و شهودی بوده است (لغت نامه، ج ۳، ص ۴۲۰۶) صورت فعلی این ماده در قرآن نیز، هم به صورت مجرد (بصر) و هم مزید (ابصر، یبصرون) به کاررفته است. (بصائر ذوی التمییز، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۲۲) گونه مجرد این واژه، بیشتر در مواردی به کاررفته که نگاه ظاهری با بینش باطنی همراه بوده است.

به طور کلی بصیرت و ابصار به معنای بینایی است که گاه با چشم ظاهر، صورت میگیرد و جنبه حسی دارد و گاه با چشم درون و عقل و به معنای ادراکات عقلی و قلبی است. (پیام قرآن، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۵۵)

کاربرد واژه بصیرت در روایات

حال برخی از روایاتی که واژه بصیرت در آن ها به کاررفته است بیان می گردد.

در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) فرمودند: لیس الاعمی من یعمی بصره، انما الاعمی من تعمی بصیرته (متقی هندی، ۱۳۵۹، حدیث ۱۲۲۰)

بدین معنا که نابینای واقعی کوردلان اند، نه آن هایی که از نعمت چشم محروم اند.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: فقد البصیره اهون من فقد البصر (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۱۱۳-۳۴)

نابینائی آسان تر است از کوردلی!

مشکل برجسته در حکومت حدود چهارساله حضرت علی (علیه السلام) ابتلا به چنین انسان هایی بود کسانی که مولا چنین توصیفشان می کند:

حیاری عن الحق لا یبصرونه.. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵) کسانی که از حق رویگردانند و آن را نمی بینند.

آنان که به خاطر بی بصیرتی نتوانستند بین ظاهر یعنی خط و جلد و معنای واقعی قرآن تفکیک قائل شوند، لذا فریب نیرنگ ساده معاویه و عمروعاص را خوردند. این بی بصیرت ها معمولا ابزار و آلت دست شیادان سیاست باز قرار می گیرند و سد راه مصالح عالی اسلامی واقع می شوند. امام علی علیه السلام در کلامی وضع این بی بصیرتان را چنین ترسیم می کنند:

ثم انتم شرار الناس، ومن رمی به الشیطان مرامیه وضرب به تیهه! (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷) شما شرورترین مردمید (و این عمل و فکر شما بهترین دلیل بر سوءنیت و انحرافتان از حق است) و کسانی هستید که شیطان شما را از راه راست به سوی هدف های خویش پرتاب کرده و به سرگردانی محکوم ساخته است.

بنابراین لازم است که عوامل بصیرت شناخته شود تا افراد با شناخت آن ها بتوانند به بصیرت دست یابند.

عوامل بصیرت

۱- پیامبر (صلی الله علیه و آله)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: فهو إمام من اتقى و بصیره من اهتدى سراج لمع ضوءه و شهاب سطع نوره و... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۳۷۹)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای پرهیزکاران، و وسیله بینایی هدایت خواهان است، چراغی با نور درخشان، و ستاره ای فروزان در این خطبه امیرالمؤمنین از پیامبر به عنوان شخص بصیر یاد کرده و وجود مطهر و نورانی ایشان را عامل بصیرت و به عنوان الگو معرفی می کنند. استفاده از کلمه اهتدی، با توجه به اینکه باب افتعال پذیرش و مطاوعه را می رساند به این معنی است که اگر کسی به دنبال هدایت باشد و قصد این را داشته باشد که از حضرت به عنوان چراغ راه خود استفاده کند و سراغ تعالیم ایشان برود، از وجود این خورشید عالم تاب مستفیض شده و به بصیرت می رسد. در غیر این صورت افراد نمی توانند حض وافی از وجود آن حضرت برده و عطش خود را با زلال گوارای وجود ایشان سیراب نمایند. چراکه شرط اساسی و بسیار مهم در نور گرفتن از خورشید آن است که انسان خود را در مخفیگاه پنهان نکرده و جلو تابش نور را به وجود خود سلب ننماید.

۲- امام

عن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم قال كنت عند أبي الحسن موسى ع.... فيه تبيان كل شيء و شفاء للعالمين و روح لمن استروح إليه و بصیره لمن أراد الله به خيرا (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۷۸)

یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد، ما در عریض (وادی مدینه) بودیم، نصرانی عرض کرد: من از شهری دور و سفری پرمشقت نزد شما آمده ام، و ۳۰ سال است که از پروردگارم درخواست می کنم که مرا به بهترین دین ها و به سوی بهترین و داناترین بندگان خود هدایت کند، تا آنکه شخصی در خواب من آمد و مردی را که در علیا دمشق است به من معرفی کرد. من نزدش رفتم و با او سخن گفتم، او گفت: من از تمام هم کیشان خود داناتریم ولی از من داناتر هم هست: من گفتم: مرا به کسی که از تو داناتر است رهبری کن، زیرا مسافرت برای من دشوار و سنگین نیست من تمام انجیل و مزامیر داود و چهار سفر از تورات و ظاهر تمام قرآن را خوانده ام.

دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانیت را می خواهی، من از تمام عرب و عجم به آن داناتر، و اگر علم یهودیت خواهی باطنی بن شرحبیل سامری در این زمان داناترین مردم است. و اگر علم اسلام و تورات و انجیل و زبور و کتاب هود و هر کتابی که بر هر پیغمبری در زمان تو و زمان های دیگر نازل شده و هر خبری که از آسمان نازل شده که کسی آن را دانسته یا ندانسته و در آن است بیان هر چیز و شفا برای جهانیان و رحمت برای رحمت جو و مایه بصیرت کسی که خدا خیر او را خواهد و انس با حق است، اگر چنین شخصی را می خواهی ترا به سوش رهبری کنم اگر توانی با پایت نزدش برو و اگر نتوانی با سر زانو و اگر نتوانی با کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانی با چهره به زمین کشیدن.

از این واقعه نکاتی برداشت می شود:

- ارتباط و حضور در محضر امام و استفاده از ایشان سبب بصیرت می گردد.

- اگر خدا خیر کسی را اراده کرده باشد این چنین شرافتی را نصیب او می گرداند.

- این عالم نصرانی خود صاحب شناخت نسبت به امام بوده است اما هنوز بصیرت کامل پیدا نکرده است چراکه اگر بصیرت می یافت به ایشان ایمان می آورد و مسلمان می شد. پس صرف شناخت کافی نیست و شناختی که سبب بصیرت شود نیاز است.

البته در ادامه داستان وقتی این نصرانی از حضرت سؤالاتی می کند و ایشان به او جواب می دهند خدا باب بصیرت را بر او گشوده و به دست حضرت مسلمان شده و در همین آیین نیز از دنیا می رود.

۳- ولایت

عن جعفر بن محمد ع فی قوله تعالی قل هذه سبیلی أدعوا إلى الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی قال هی ولایتنا أهل البیت لا ینکره أحد إلا ضال قال و لا ینتقص علیا إلا ضال (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۲۳)

حسین بن سعید به اسناد خود از جعفر بن محمد علیه السلام در مورد آیه قل هذه سبیلی أدعوا إلى الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی فرمود: ولایت ما اهل بیت است که هر کس منکر شود گمراه است و بر علی علیه السلام خورده نمی گیرد مگر شخص گمراه.

در این روایت، ولایت، بصیرت شمرده شده است. یعنی اگر کسی ولایت را بپذیرد و در زندگی خود از فرامین ولی خود استفاده نماید، صاحب بصیرت شده است. به عبارت دیگر بصیرت این است که افراد، ملاک انجام امور خود را امام و ولی خود قرار دهند. در این آیه روش کار پیامبر و ملاک دعوت ایشان بر بصیرت است و اگر قوانین و مقرراتی که در دین اسلام وجود دارد را شخص انجام دهد، صاحب بصیرت است و اگر این کار را انجام ندهد همین کار کوری است و ضد بصیرت. پس بصیرت یعنی تبعیت و کوری یعنی عدم تبعیت.

پرواضح است که چون اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیه وآله) بصیرتی کامل دارند و اعمالی که انجام می دهند از روی بصیرت و آگاهی است لذا هر کس هم از آن ها تبعیت کند او هم اعمالش بر اساس بصیرت خواهد بود.

۴- اسلام

و بصیره لمن عزم و آیه لمن توسم و عبره لمن اتعظ و نجاه لمن صدق (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۲۷۶)

در روایتی آمده است که ابن کواء از امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف اسلام و ایمان و کفر و نفاق را پرسید حضرت فرمود: خدای تبارک و تعالی دین اسلام را مایه بصیرت آنکه تصمیم گیرد و نشانه آنکه باریک بین شود و اندرز آنکه پند پذیرد و نجات آنکه تصدیق کند، قرارداد.

در این روایت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه صفاتی برای اسلام بیان می فرمایند بصیرت را یکی از اثرات و فواید اسلام معرفی می فرمایند. البته در اینجا نکات مهمی وجود دارد که عبارت اند از:

- اسلام در صورتی سبب بصیرت افراد می شود که خود شخص اراده کند و بخواهد که از اسلام به عنوان عامل ایجاد بصیرت استفاده کند.

- با توجه به کلمه عزم در کلام بالا، هنگامی که انسان اراده کند و بخواهد عمل کند، عمل به اسلام سبب ایجاد بینش خواهد شد که این بینش همان بصیرت است. اسلامی سبب بصیرت می شود که با پرهیزکاری و عمل صالح همراه باشد.

۵ - مدارا با خلق

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: و ما من عبد و لا أمه داری عباد الله بأحسن المداراة فلم یدخل بها فی باطل و لم یخرج بها من حقّ إلا جعل الله عز و جل نفسه تسبیحا و زکی عمله و أعطاه بصیرة علی کتمان سرنا (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۱۰)

و هر بنده ای از زن و مرد که مدارا کند به بهترین وجه مشروط بر اینکه با این مدارا داخل در کار باطل نگردد و حقی را از دست ندهد خداوند نفس او را تسبیح قرار خواهد داد و عملش ۱۱۷ را پاک می کند و به او بینائی و بصیرت در کتمان سرّ ما خواهد داد.

در این بیان نورانی حضرت به شیعیانشان دستور مدارای با بندگان خدا را می دهند و پاداش این کارش را به وجود آمدن بصیرت در وجود او بیان می نمایند. چون این شخص به امر امام خود عمل می کند و بر مردم خورده نمی گیرد فقط به دستور موالیان خود عمل می نماید و هرچه عمل ما به دین خدا قوی تر باشد بینش ما قوی تر شده و بصیرت ما افزوده می گردد.

واضح است که دریافت بصیرت بهره ای گران بهاست که از سر محبت و نه از روی اکراه نصیب یک فرد شیعه که اطاعت امر امام خود می نماید، می شود.

۶- تعقل

یکی از منابع بینش انسان، تعقل است. تعقل، کاری است که در نظام آفرینش بر عهده عقل نهاده شده است. راغب گوید: به نیرویی که آماده قبول علم است عقل گویند همچنین به علمی که به وسیله آن نیرو به دست آید. (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۷۷)

عقل آن مبدئی است که این تصدیق های کلی، و احکام عمومی بدان منتهی می شود، و جای هیچ تردید نیست، که با انسان چنین نیرویی هست، یعنی نیرویی بنام عقل دارد، که می تواند مبدأ صدور احکام کلی باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۷۷)

مراد از عقل در اینجا عقلی است که این مقدار شناخت برایش حاصل شود که بتواند راه سعادت خویش را تشخیص دهد.

مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: کفاک من عقلک ما اوضح لک سبیل غیک من رشدک؛

عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد. و هم چنین می فرمایند:

والعقل حسام قاطع و قاتل هواک بعقلک؛ (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۷۳۰ و ۷۳۱)

و عقل شمشیری است بران و هوای نفس خویش را با شمشیر عقل بکشد.

بنا بر به مطالب گفته شده درباره عقل و اثر آن در تشخیص راه صحیح از غلط، می توان گفت، یکی از مسائل مهمی که می تواند بصیرت را در انسان ایجاد کند استفاده از نیروی عقل می باشد. بکار گیری عقل در انسان از وظایفی است که به عهده خود انسان گذاشته شده است.

جالب توجه اینکه در قرآن کریم هم بکار گیری عقل مطرح شده و داشتن یا نداشتن عقل به کسی نسبت داده نشده است. بلکه گفته شده آن ها عقل خود را بکار نمیگیرند: لایعقلون

۷ - تفکر

یکی دیگر از مسائلی که سبب بصیرت میشود و در روایات ما از آن یاد شده است تفکر میباشد به عنوان نمونه در روایتی از مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است:

بالعقل استخرج غور الحکمۀ و بالحکمۀ استخرج غور العقل و بحسن السیاسۀ یكون الأدب الصالح قال و کان یقول التفکر حیاء قلب البصیر کما یمشی الماشی فی الظلمات بالنور بحسن التخلص و قلۀ التربص (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۶)

در این روایت شریف حضرت تفکر را عامل حیات قلب انسان بصیر معرفی میفرمایند. یعنی انسان بصیر با تفکر زنده است و زنده بودن او به تفکر بستگی دارد. اگر انسان بصیر تفکر نکند او خواهد مرد. با تفکر انسان به حقایق اشیا پی می برد و تاریکی ها برای او روشن می شود یعنی از چشم بینایی برخوردار خواهد شد. به این علت است که از تفکر به حیات انسان بصیر یاد شده است. پس معلوم میشود که چقدر تفکر مهم است که اگر نباشد اصلاً بصیرتی هم وجود ندارد و به عبارت دیگر اگر امروز این انسان، بصیر شده به خاطر تفکر بوده است. و اگر تفکر نباشد بصیرت به وجود نمی آید لذا حضرت این گونه تأثیر تفکر را بیان می فرمایند.

همچنین حضرت مولا در نامه ای که به امام مجتبی (علیه السلام) نوشته اند مستقیماً به این مسئله عنایت داشته اند:

کتابه إلی ابنه الحسن ع و من تفکر أبصر (حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۷۹)

حضرت می فرمایند: و کسی که تفکر کند بصیر می شود.

در این کلام حضرت تأکید می نمایند که هر فردی اگر خواست به بصیرت برسد باید تفکر ۱۱۹ نماید و با تفکر است که بصیرت به دست می آید.

در روایت دیگری نیز امام علی علیه السلام فکر را عامل بصیرت معرفی کرده و می فرمایند:

من طال فکره حسن نظره (سید جلال الدین محدث، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۱۵۵)

هرکس فکرش طولانی شود، بینایی او نیکو می شود.

۸- تقوا و یاد حق

از مهم ترین عوامل ایجاد بینش صحیح، تقوا می باشد چراکه اولین شرط در مسیر کمال انسان این است که برای اعمال و رفتارهای خود، معیار و ضابطه ای در اختیار داشته باشد و هواهای نفسانی را تحت کنترل بگیرد. در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام مطالب ارزشمندی دراین باره آمده است که به طور اختصار به آن ها اشاره می شود.

یا ایها الذین امنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً.. (انفال: ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان (روشن بینی خاص که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) برایتان قرار می دهد.

(فرقان): در اصل مصدر است به معنی فرق گذاشتن سپس در معنی فارق بکار رفته طبری فرموده: هر فرق گذارنده فرقان نامیده شود و قرآن را از آن فرقان گوئیم که فارق میان حق و باطل است. ولی در قاموس و اقرب قید حق و باطل را اضافه کرده و گفته اند: فرقان هر آن چیزی است، که با آن میان حق و باطل فرق

گذاشته شود. در مفردات گفته: فرقان از فرق ابلغ است که فرقان در فرق بین حق و باطل بکار رود... و الفرقان أبلغ من الفرق، لأنه يستعمل في الفرق بين الحق و الباطل (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۶۸۷)

" فرقان " به معنای چیزی است که میان دو چیز فرق می گذارد و آن در آیه مورد بحث به قرینه سیاق و تفریغش بر تقوا فرقان میان حق و باطل است، چه در اعتقادات و چه در عمل.

فرقان در اعتقادات، جدا کردن ایمان و هدایت از کفر و ضلالت است و در عمل عبارت است از: جدا کردن اطاعت و هر عملی که موجب خشنودی خدا می باشد از معصیت و هر عملی که موجب غضب او است. در رأی و نظر، فرقان جدا کردن فکر صحیح از فکر باطل است.

درواقع تمامی این ها، نتیجه و میوه ای درخت تقوا می باشد. در آیه مطروحه فرقان، به هیچ یک از این اقسام، مقید نشده، و اطلاقش همه را شامل می شود، علاوه بر اینکه در آیات قبلی تمامی خیرات و شرور را ذکر کرده بود، پس فرقان در آیه مورد بحث شامل همه انحاء خیر و شر می شود، چون همه احتیاج به فرقان دارند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۷۱)

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله.... ویجعل لکم نوراً تمشون به. (حدید: ۲۸)

ای مؤمنین تقوای الهی پیشه کنید و به رسول او ایمان بیاورید... خداوند برای شما نوری قرار می دهد که به وسیله آن راه بروید.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: اعلموا عباد الله أن التقوی دار حصن عزیز و بالتقوی تقطع حمه الخطایا (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷، ص ۳۳۸)

برای این که روشنی چراغ بصیرت تداوم پیدا کند، باید سدی محکم جلوی طوفان هوس کشیده شود، و تقوا همان سد نیرومندی است که می تواند طغیان هوس را در انسان مهار کند.

امام سجاد (علیه السلام) می فرمایند: برای بنده، چهار چشم است. دو چشم که با آن دو امر دین و دنیا را می بیند و دو چشم که با آن دو امر آخرتش را می بیند، پس چنانچه خداوند متعال خیر را به بنده ای اراده کرد، دو چشم قلبش را باز می کند سپس با آن دو غیب را می بیند و چنانچه خداوند به بنده، غیر آن را اراده کرد، قلبش را با آنچه در آن است، ترک می کند. (هاشمی خویی، ۱۳۵۸، ج ۱۰، صص ۲۷۷-۲۵۷)

در کلامی دیگر حضرت علی علیه السلام در خصوصیات افراد باتقوا می فرماید:

فاستصبحوا بنور يقظته في الأبصار و الأسماع و الأفئدة (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۲۲-۱۳۲)

اینان به نور بیداری، در دل ها و چشم ها و گوش ها نور می افشانند. اینان پرده آن جهان را از جلوی چشم مردم دنیا برداشته اند. گویا ایشان چیزهایی را می بینند که مردم نمی بینند و ۱۲۱ می شنوند آن چه را که دیگران نمی شنوند.

نتیجه تقوا شناخت و ساخت خویشتن است که انسان را به مقام والای محبوبیت می رساند و در این دنیا با بینایی نافذ می نگرد و راهی را که باید سپری کند، با بینایی شایسته تشخیص داده، مشعل های فروزان الهی را که سر راهش نصب شده، شناخته و ناهمواری ها و فرو رفتن برای دست یابی به بصیرتی چنین تأثیرگذار در شخص و جامعه و رفتارهای فردی و اجتماعی، می بایست ابزارهای درست و مناسبی چون چشم و گوش و مانند آن را داشت، چنان که لازم است از قلبی سالم و سلیم بهره مند بود؛ زیرا اگر قلب آدمی، بیمار و دارای پرده هایی از شقاوت و قساوت و جهل و بی تقوایی باشد، هرگز نمی توان از این قلب، امید بصیرت و روشنگری داشت.

انسان برای این که به بصیرت و روشنگری واقعی برسد، می بایست با مهار نفس خود هرگونه پلشتی را از خود بزاید و تقوای فطری را پاس دارد. هنگامی که تقوای فطری که مقتضی پرهیز از هر گناه و پلیدی چون دروغ گویی و پیمان شکنی و مانند آن است، در انسانی وجود داشته باشد، آن موقع است که هدایت الهی از طریق وحی و الهام در وی تأثیرگذار خواهد بود و اهل ایمان به خدا و پیامبر (ص) و قرآن می شود و درهای بصیرت بر روی وی گشوده می شود و چشم و دلش به گونه ای دیگر به مسائل می نگرد و تحلیل و تبیین کرده و توصیه هایی را صادر می کند.

حاصل این روایات نورانی این است که اگر انسان تقوا پیشه کند نتیجه آن کار، ایجاد بینش در او خواهد شد چراکه هرگاه خواست کاری را انجام دهد دقت می کند که آن کار آیا همان گونه هست که خدا خواسته و امر رسول او و اولیاء طاهرین می باشد و یا نه؟ به همین منوال چون

در هر کار دقت می کند که چگونه به جا آورد و آیا این فعل رضای خدا را به دنبال دارد یا نه او به بصیرت و بینائی دست می یابد.

إن شيعتنا أهل البيت يقذف في قلوبهم الحب لنا أهل البيت و يلهمون حبنا أهل البيت و إن الرجل يحبنا و يحتمل ما يأتيه من فضلنا و لم يرنا و لم يسمع كلامنا لما يريد الله به من الخير و هو قول الله تعالى و الذين اهتدوا زادهم هدى و آتاهم تقواهم يعنى من لقينا و سمع كلامنا زاده الله هدى على هدايه (مجلسى، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۱۵۱)

شیعیان ما اهل بیت، دل هایشان جایگاه محبت ما خانواده می شود و الهام می شوند به محبت ما.

شخص به ما علاقه و محبت دارد و آنچه در فضل ما می شنود، می پذیرد. باینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده. چون خدا برای او خیر و خوبی را خواسته و این آیه اشاره به آن است: والذین اهتدوا زادهم هدى و آتاهم تقواهم يعنى هر کس ما را بیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید.

با توجه به این روایت شریفه هم به دست می آید که اثر حب اهل بیت به دست آوردن هدایت است که در اثر هدایت یافتن به آن بصیرتی که لازمه پیمودن مسیر الی الله است نائل می شود.

به عبارت دیگر همان گونه که امام علیه السلام خودشان در آخر حدیث فرمودند کسی که حب این خانواده را داشته باشد و آنچه در فضل آن ها گفته می شود را بپذیرد، یعنی قلبا فضائل آن ها را قبول دارد، که در اثر این حب خداوند به هدایت او می افزاید.

و امام این آیه را به عنوان دلیل می آورند که:

و الذین اهتدوا زادهم هدى و آتاهم تقواهم (محمد: ۱۷) کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید و روح تقوا به آنان می بخشد!

مقابله ای که بین این آیه و آیه قبلی اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اهوائهم (محمد: ۱۶) به چشم می خورد، این نکته را می فهماند که مراد از "اهتداء" معنایی است مقابل ضلالتی که طبع در قلب ایجاد می کند. پس اهتداء عبارت است از تسلیم شدن و پیروی کردن هر حقی که فطرت سالم به سوی آن هدایت می کند، و زیادی هدایت در جمله "و هدایتشان را زیاد کرد" عبارت است از اینکه خدای سبحان درجه

ایمان او را بالا ببرد. در سابق هم گفتیم که ایمان و هدایت مراتب مختلفی دارد و مراد از "تقوی" معنایی است مقابل پیروی هواها، که به صورت پرهیز از محارم الهی و اجتناب از ارتکاب گناهان جلوه می کند.

با این بیان روشن شد که زیاده شدن هدایت مربوط به تکمیل در ناحیه علم است، و دادن تقوی مربوط به ناحیه عمل است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۳۵۶)

پس اهتداء که به معنی قبول و عمل به هدایت آمده است اگر در کسی باشد نتیجه اش زیاده شدن درجه ایمان فرد می باشد. لذاست که می گوئیم نتیجه محبت، زیاده شدن بصیرت و بینایی است.

۱۰- قرآن

یکی دیگر از عوامل به وجود آمدن بصیرت، قرآن کریم می باشد. در روایتی از معصوم علیهم السلام آمده: و کتاب الله بین أظهرکم ناطق لا یعیا لسانه و بیت لا تهدم أركانہ و عز لا تهزم أعوانه کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض و لا يختلف في الله و لا يخالف بصاحبه عن الله.

کتاب خدا، قرآن، در میان شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش از حق گویی، کند و خسته نمی شود و همواره گویاست؛ این قرآن است که با آن می توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله آن بشنوید. بعضی قرآن از بعضی دیگر سخن می گوید و برخی بر برخی دیگر گواهی می دهد. آیاتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته و کسی را که همراهش شد، از خدا جدا نمی سازد.

این فراز کلام حضرت که می فرمایند: تبصرون به یعنی به وسیله قرآن می بینید، اشاره به این است که قرآن مشتمل بر حکمت است و وجه شباهت قرآن با حکمت این است که نادانان به وسیله کتاب و حکمت ها و موعظه هایی که در آن است به مقاصد و مصالح دنیا و آخرت خود راهنمایی و بینا می شوند. کسانی را که در سایه انوار آن گام برمی دارند، از راه حق بیرون نمی برد و از رسانیدن آن ها به مقصد اصلی تخلف نمیورزد. (ابن میثم، ۱۴۰۸، ج ۳، صص ۲۸۸-۲۹۳)

حضرت علی علیه السلام در جای دیگری، قرآن را هادی معرفی می فرمایند که گمراه نمی کند و سفارش میفرمایند که از قرآن در امور مدد بگیرید.

و اعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش و الهادي الذي لا يضل و المحدث الذي لا يكذب و اتهموا عليه آراءكم واستغشوا فيه أهواءكم؛ (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۳۸۸) آگاه باشید! همانا این قرآن پنددهنده ای است که نمی فریبد، و هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد، و سخن گویی است که هرگز دروغ نمی گوید.... و رأی و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید، و خواسته های خود را با قرآن نادرست بشمارید پس همان گونه که می بینیم این قرآن سبب افزایش بصیرت است و باید با سروکار داشتن با آیات بینات این عطیه الهی، نور درک و فهم را در خود ایجاد نموده و سبب افزایش بصیرت خویشتن شویم.

اللهم فحبب إلينا حسن تلاوته و حفظ آياته و إيماننا بمتشابهة و عملا بمحكمه و سببا في تأويله و هدى في تدبيره و بصيرة بنوره (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۷۳)

بار خدایا پس تلاوت این قرآن و در برداشتن آیاتش را محبوب ما ساز، و بما ارزانی دار ایمان به آیات متشابه آن را، و توفیق عمل به محکمش را، و بما ده وسیله تأویل آن را، و راهنمایی در تدبیر آن و بینائی در پرتو نورش را بما عنایت فرما

اینکه حضرت بینائی در پرتو قرآن را از خداوند می طلبند، مشخص می کند که سروکار داشتن با قرآن نتیجه اش پیدا کردن بصیرت می باشد یعنی اگر کسی با قرآن رابطه برقرار کرد صاحب بصیرت می شود. البته باید گوشزد کرد که این سروکار داشتن به معنی تلاوت تنها نیست بلکه باید در آیات آن اندیشیده و تدبر نموده و به آن ها عمل نمود. در این صورت است که شخص درباره آن آیه صاحب بینش شده است.

۱۱- بهره گیری از ابزار شناخت

یکی از عواملی که انسان را به بینش صحیح می رساند، این است که از وسایلی که به این منظور در اختیار او قرار گرفته است، به خوبی استفاده کند.

هر امری برای خود وسایل خاصی نیاز دارد. وسایل موردنیاز بینایی، شنیدن سپس اندیشیدن، نگرستن و آنگاه بینش یافتن، عبرت گرفتن و قدم برداشتن در راه های روشن است.

حضرت، این بهره گیری را وسیله بینایی معرفی می فرمایند:

قد بصرتم إن أبصرتم و قد هدیتم إن اهتدیتم و أسمعتم إن استمعتم (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۰۵)

اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده اند، اگر هدایت می طلبد شما را هدایت کردند، اگر گوش شنوا دارید، حق را به گوشتان خوانده اند.

۱۲- عبرت

الفکر مرآة صافیة والاعتبار منذر ناصح (نهج البلاغه، حکمت ۳۶۵، ص ۷۱۵) اندیشه، آینه ای شفاف و عبرت از حوادث، بیم دهنده ای خیراندیش است

اعتبار یعنی تأثر از آنچه انسان از تحولات و عواقب در جوامع بشری می بیند. خواه کسانی که از اعصار تاریخ جلوتر بوده اند و خواه در آنچه حاضر است و روزها و ماه هایش بر او می گذرد. (خویی، ۱۳۵۸، ج ۲۱، ص ۴۴۶)

حضرت در جای دیگر اشاره دارند که فردی که اعتبار نمی کند، فکر ندارد و کسی که فکر ندارد، بصیرت ندارد.

نیز می فرمایند:

فاتعظوا بالعبر النوافع واعتبروا بالای السواطع (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، صص ۲۲۳ و ۲۲۴)

ای بندگان خدا! از آنچه عبرت آور و منفعت بخش است پند گیرید و از آیات روشن در عبرت فرو روید.

حضرت امیر (علیه السلام) انسان ها را به عبرت گیری از تاریخ و توجه به آثار گذشتگان دعوت می فرمایند و آثار آنان را مایه عبرت می شمرند:

و کل حی فیها إلی فناء- أ و لیس لکم فی آثار الأولین مزدجر و فی آبائکم الأولین تبصره و معتبر- إن کتم تعقلون - أ و لم تروا إلی الماضین منکم لا یرجعون - و إلی الخلف الباقین لا یبقون - أ و لستم ترون أهل الدنیا- یصبحون و یمسون علی أحوال شتی - فمیت یبکی و آخر یعزی - و صریع مبتلی و عائد یعود- و آخر بنفسه یجود- و طالب للدنیا و الموت یطلبه - و غافل و لیس بمغفول عنه - و علی أثر الماضي ما یمضی الباقي (نهج البلاغه، خطبه ۹۹، ص ۲۰۸)

و هر موجود زنده ای به سوی مرگ می رود. آیا نشانه هایی در زندگی گذشتگان که بر جا مانده شما را از دنیاپرستی باز نمی دارد؟ و اگر خردمندید آیا در زندگانی پدرانان آگاهی و عبرت آموزی نیست؟ مگر نمی بینید که گذشتگان شما باز نمی گردند؟ و فرزندان شما باقی نمی مانند؟ مگر مردم دنیا را نمی نگرید که در گذشت شب و روز حالات گوناگونی دارند. یکی می میرد و بر او می گریند، و دیگری باقیمانده به او تسلیت می گویند، یکی دیگر بر بستر بیماری افتاده دیگری به عیادت او می آید، و دیگری در حال جان کندن است، و دنیاطلبی در جستجوی دنیاست که مرگ او را درمی یابد، و غفلت زده ای که مرگ او را فراموش نکرده است، و آیندگان نیز راه گذشتگان را می پویند.

حضرت امیر (علیه السلام) در وصیت خود به امام حسن (علیه السلام) می فرماید:

نکات حساس و آموزنده و ارزنده تاریخی را بر قلبت عرضه کن تا از تجارب گذشتگان بهره ببری و آن چنان بیندیش و بپندار که گویا در آینده نزدیک، تو نیز مانند یکی از آنان خواهی بود که دوستان را رها کرده و به دیار غربت سفر می کنند. بیندیش که باید چه کنی؟ (ابن میثم، ۱۴۰۸، نامه ۳۱)

از این بیان نورانی استفاده می شود که دقت در احوال گذشتگان از عواملی است که سبب خواهد شد انسان به یک دقتی دست یابد که به واسطه آن امور را بهتر ببیند و از ارتکاب اشتباه خودداری نماید. این همان بصیرتی است که نصیب خواهد شد.

۱۳- ایمان به آخرت

از آنجاییکه نمی توان نقش بینش را در نگرش ها و افکار و اندیشه های آدمی نادیده گرفت، خداوند پس از ایمان که امری بینشی و نگرشی است به مسئله شناخت نسبت به آخرت و ایمان به آن در تحقق بصیرت آدمی اشاره می کند و دنیاگریزی و آخرت گرایی در افراد را عاملی مهم در تحقق بصیرت برمی شمارد. خداوند در آیات متعددی از قرآن به این نکته اشاره نموده است از جمله در آیات ۵۳ تا ۶۴ سوره ص که گفتگویی بین اهل بهشت و دوزخیان می باشد حاکی از آن است که این اعتقاد چه تأثیری در ایجاد و یا از بین بردن بصیرت دارد.

پس در نتیجه اگر انسان به آخرت ایمان داشته باشد، به اعمال خود، بیشتر توجه می نماید و همین دقت توان فهم او را در امور زندگی بالا می برد و این خود زمینه رشد بصیرت را ایجاد می نماید.

۱۴- توبه

برای نیل به مقام رفیع بصیرت باید به بازسازی و اصلاح نفس خویش پرداخت. مجاهده با هوای نفسانی و تهذیب روح از زنگارهای گناه، و لطیف و شفاف ساختن آینه دل به نور توحید، تنها صراط مستقیمی است که "حجاب دیدگان دل" را می‌گشاید و آدمی را در معرض الهامات غیبی و مقام کشف و شهود قرار می‌دهد.

اولین گام برای تهذیب نفس و تحصیل بصیرت، توبه از تقصیرات و گناهان، بلکه از کوتاهی‌ها و جبران حق الله و حق الناس است.

وصیته ع لجابر بن یزید الجعفی روی عنه ع: المؤمن معنی بمجاهدة نفسه لیغلبها علی هواها فمرة یقیم أودها و یخالف هواها فی محبة الله و مرة تصرعه نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عشرته فیتذكر و یفزع إلى التوبة و المخافة فیزداد بصيرة و معرفه لما زید فیه من الخوف (میرزا حسین نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۲۸۴ و حرانی، ۱۴۰۴، ص ۲۸۴)

در این روایت حضرت به این نکته بسیار مهم و کاربردی اشاره می‌فرمایند که به دست آوردن بصیرت، توبه از گناهان گذشته کارساز است. وقتی انسانی توبه می‌کند خداوند نوری را به قلب او می‌تاباند که در اثر این نور می‌تواند راه خود را تشخیص داده و در مسیر حق قرار گیرد.

نکته دیگر این است که انسان گناه کار بینائی ندارد و نمی‌تواند مسیر خود را بیابد و مسلماً در مسیر حرکت خود دچار اشتباه خواهد شد چرا که انسان کور هیچگاه نمی‌تواند جلو خود را ببند.

پس در نتیجه سفارش به توبه بدین جهت است که توبه در حقیقت برگرداندن نور فطرت است به وجود انسان تا به وسیله آن بتواند راه خود را تشخیص داده و دچار گمراهی و واماندن از راه خدا نشود.

۱۵- ذکر

ان الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون (اعراف: ۲۰۱)

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.

این آیه، یک نحوه تعلیلی است برای امری که در آیه قبلی بود، و "طائف از شیطان" آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می کند تا رخنه ای پیدا کرده و وسوسه خود را وارد قلب کند، یا آن وسوسه ای است که در حول قلب می چرخد تا راهی به قلب بازکرده، وارد شود. کلمه "من" بنا بر اول (خود شیطان) بیانیه و بنا بر دوم (وسوسه شیطان) نشویه است، ولیکن درعین حال برگشت هر دو معنا به یک چیز است، و کلمه "ذکر" به معنای تفکر آدمی است در امور برای پیدا کردن نتیجه ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بود.

و این آیه همان طوری که گفته شد امر به استعاذه در آیه قبلی را تعلیل می کند، و معنایش این است که در موقع مداخله شیطان به خدا پناه ببر. زیرا این روش، روش پرهیزکاران است.

پرهیزکاران وقتی شیطان طائف نزدیکشان می شود به یاد این می افتند که پروردگارشان کسی است که مالک و مربی ایشان است و همه امور ایشان به دست او است پس چه بهتر که به خود او مراجعه نموده و به او پناه ببرند، خداوند هم شر آن شیطان را از ایشان دفع نموده و پرده غفلت را از ایشان برطرف می سازد در این صورت ناگهان بینا می شوند. پس آیه شریفه همان طور که ملاحظه کردید همان مضمونی را افاده می کند که آیه "إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ" (نحل: ۹۹) در صدد افاده آن است. نیز معلوم شد که پناه بردن به خدا خود یک نوع تذکر است، چون اساسش بر این است که خدای سبحان که پروردگار آدمی است یگانه رکن و پناهگاهی است که می تواند این دشمن مهاجم را دفع کند،

علاوه بر اینکه پناه بردن به خدا هم چنان که قبلاً هم گفته شد خود یک نوع توکل به خداست.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

من ذکر الله استبصر (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۱۶۶) هر کسی به یاد خدا باشد، بینایی و بصیرت یابد.

در این بیان حضرت این نکته را روشن می کنند که به یاد خدا بودن سبب می شود، انسان نعمت های او را یاد کند. وقتی این کار را کرد سبب می شود نعمت او را شکر کند و همین مسئله موجب می گردد نورانیت دل پیدا کرده و با این نورانیت راه خود را پیدا نماید.

از نظر قرآن، همه معجزات الهی در حکم عوامل بصیرت زا و مایه روشندلی بشر است به این معنا که هدف از معجزات تبیین حقایق به شکل دیگر است. جالب این که برخی از این معجزات خود بلایایی هستند که بر سر بشر می آید و آدمی آن را به عنوان حوادث و رخدادهای طبیعی به شمار می آورد. در معجزاتی که حضرت موسی (ع) آورده است برخی چنان به حوادث طبیعی و رخدادهای عادی زمینی شباهت داشت که موجب فریب بسیاری شد. از جمله این معجزات، افزایش قورباغه بود که برخی آن را رخدادی طبیعی تعبیر کردند درحالی که معجزه ای بود تا افراد را بیدار کند. از این رو خداوند در آیات سوره اسراء معجزات نه گانه حضرت موسی (ع) را مایه بصیرت می شمارد. درحالی که برخی از این معجزات به حوادث و رخدادهای طبیعی شباهت دارد.

«و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات فسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم فقال له فرعون اینی لأظنک یا موسی مسحورا قال لقد علمت ما أنزل هؤلاء إلا رب السماوات و الأرض بصائر و اینی لأظنک یا فرعون مثبورا» (اسراء: ۱۰۲-۱۰۱)

ما به موسی نه معجزه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه گانه) به سراغ آن ها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می کنم تو دیوانه (یا ساحری)» (موسی) گفت: تو می دانی این آیات را جز پروردگار آسمان ها و زمین - برای روشنی دل ها- نفرستاده و من گمان می کنم ای فرعون، تو (به زودی) هلاک خواهی شد!

به هرحال رخدادهایی چون فتنه ها در حقیقت می تواند از عوامل بصیرت زا باشند به شرط این که آدمی به ظاهر آن بسنده نکند.

خداوند در آیه دیگری از سوره اسراء اعطای ناقة به صالح را که به صورت معجزه اتفاق افتاد و حیوان از دل کوه بیرون آمد، به عنوان عامل بصیرت معرفی می کند؛ زیرا کسانی که این معجزه را دیدند می توانستند به پیش صحیح درباره خداوند و قدرت او و پیامبری حضرت صالح دست یابند.

«و ما منعنا أن نرسل بالآیات إلا أن کذب بها الأولون و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها و ما نرسل بالآیات إلا تخويفا» (اسراء: ۵۹)

هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه جویان) را بفرستیم جز اینکه پیشینیان (که همین درخواست ها را داشتند، و با ایشان هماهنگ بودند)، آن را تکذیب کردند (از جمله)، ما به (قوم) نمود، ناچه دادیم (معجزه ای) که روشنگر بود اما بر آن ستم کردند (و ناچه را کشتند). ما معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجت) می فرستیم.

نتیجه گیری:

برای ایجاد بصیرت، افراد باید عوامل بصیرت را شناخته و آن ها را در خود ایجاد نمایند. البته مسلم است که ایجاد چنین چیزی در انسان لازمه اش درخواست از خدا، کمک ائمه اطهار (علیهم السلام) و تلاش در این زمینه می باشد.

بنابراین، بر همه ماست که سعی کنیم این عوامل را در خود ایجاد نموده و در حد امکان این صفات را نهادینه کنیم. البته مسلم است که بدون لطف خدا و کمک او امکان چنین کاری وجود ندارد. از حضرت حق می خواهیم که ما را در این راه موفق بدارد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم ترجمه آیت الله مکارم شیرازی
۲. نهج البلاغه ترجمه آیت الله مکارم شیرازی
۳. ابن شعبه حرانی (۱۴۰۴ ق). تحف العقول عن آل الرسول. قم: جامعه مدرسین قم.
۴. ابن میثم (۱۴۰۸ ق). اختبار مصباح السالکین. مشهد: مجمع البحوث الاسلامی.
۵. العاملی الکفعمی، تقی الدین ابراهیم بن علی بن الحسن بن محمد (۲۰۰۴). بلد الامین و الدرع الحصین. بیروت: الاعلامی.
۶. تمیمی آمدی، عبد الواحد (۱۳۶۶ ش). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم. قم: دفتر تبلیغات.
۷. جعفری تبریزی، محمد تقی (۱۳۷۶). ترجمه و شرح نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۰). حکمت علوی. قم: اسراء.

۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). المفردات فی غریب القرآن. چاپ اول، بیروت: دارالعلم.
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ چهاردهم، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. طیب، سید عبد الحسین (۱۳۷۸ ش). اطبیب البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات اسلام.
۱۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۸۶ م). بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز. قاهره: وزارت اوقاف.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۳). فروع کافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). اصول کافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق). أمالی المفید. قم: کنگره شیخ مفید.
۱۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۰ ق). الارشاد. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۷. متقی، علی بن حسام الدین (۱۳۵۹). کنز العمال. اردن: بیت الافکار الدولیه.
۱۸. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق). بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۷). میزان الحکمه. قم: دارالحديث.
۲۰. محدث، سید جلال (۱۳۸۴). شرح غرر و درر. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ ۱۳۳ دانشگاه تهران.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر با همکاری جمعی از فضلا (۱۳۷۷). پیام قرآن روش تازه ای در تفسیر موضوعی قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۲. نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۲۳. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله (۱۳۵۸). منهاج البراعه. تهران: مکتب الاسلامیه.